

بازبینی مکتوبات مولانا جلال‌الدین بلخی رومی

و نقد نقدهای آن

توفیق هاشم‌پور سبحانی

کتاب *مولانا جلال‌الدین زنده‌یاد عبدالباقی گولپینارلی* را مطالعه می‌کردم، در آن کتاب مطالبی مفید یافتم، درصدد گزارشش برآمدم. در اثنای مطالعه به مقالات شمس که در لابلای کتاب گولپینارلی بدان مکرراً استناد شده بود، نیاز پیدا کردم. در ترکیه فقط نسخه‌های خطی آن موجود بود. در ایران تنها تصحیح و تعلیقات احمد خوشنویس (عماد) را یافتم که به سال ۱۳۴۹ به سرمایه مطبوعاتی علمی به چاپ رسیده بود. مقدمه‌ای از مصحح و در پایان فهرستی از آیات قرآن مجید، احادیث و اشعار تازی و «غلطنامه» ای داشت. از این تصحیح مقالات، یافتن مطالب نقل شده در کتاب *مولانا جلال‌الدین دشوار* بود. شخصاً برای آن کتاب اعلام استخراج کردم، بر کتاب افزودم، با استفاده از آن اعلام نیز به پرسش‌های خود از ارجاعات گولپینارلی پاسخ نمی‌یافتم.

در سال ۱۳۵۷ بود که مقالات شمس تبریزی با تصحیح و تعلیق آقای دکتر محمدعلی موحد منتشر شد. جزو انتشارات دانشگاه صنعتی شریف نیمه‌یی از مقالات بود. بی‌درنگ خریداری کردم. در اثنای مطالعه چنین احساس می‌کردم عینکی بر چشم دارم که مطالب گنگ و غیرقابل درک کتاب مقالات برایم روشن‌تر دیده می‌شود. متن کامل کتاب دوازده سال بعد در ۱۳۶۹ به وسیله انتشارات خوارزمی منتشر شد. باید گفت با انتشار این کتاب، شمس تبریزی دوباره تولد یافت و بر آثار مولانا جلال‌الدین نورافکنی تابانید.

در کارهایی که درباره مولانا انجام می‌دادم، مقالات، کتاب *مراجعة من* شد. این کتاب تعلیقات و توضیحاتی دارد که درک صحیح مطالب کتاب گاهی بدون مراجعه بدان تعلیقات و توضیحات به آسانی ممکن نیست. فهرست لغات و اصطلاحاتی هم دارد که بعضی از آنها در کتب لغت یافت

نمی‌شود: «ناجخ» نوعی تیر است که در آذربایجان «نجاخ» گویند. «نمازلق» سجاده؛ «ریشاییل»، پُرش و درازریش...

روزگاری در کتابخانه‌های مختلف ترکیه به دنبال نسخ خطی فارسی بودم، به ویژه ابتدا علاقه‌مند شده بودم که فقط نسخ خطی مربوط به مولویه را استخراج کنم. این کار را در یکی دو کتابخانه هم انجام دادم و بعد ره‌ایش کردم. در بخش ولی‌الدین افندی در کتابخانه بایزید ولی در استانبول، نسخه‌ای از مقالات را دیدم که به خط سلطان‌ولد فرزند مولانا استنساخ شده بود. یک روز کاری از آغاز تا ساعت تعطیلی کتابخانه، صفحه اول (ورق ۱) را رونویسی کردم، دو روز بعد دستنویس خود را بار دیگر با نسخه مقابله کردم و متوجه شدم که تصحیح این کتاب از عهده من بر نمی‌آید. رها کردم، یعنی کتاب مرا رها کرد. آن کتاب سده‌ها در انتظار جوینده‌ای کاردان و خستگی‌ناپذیر بود. عاقبت جوینده یابنده بود!

کیستم جوینده‌ای فرسوده پای زاد راهم شوق و امید و نیاز
آشنایی نی و مقصد ناپدید فرصتی کوتاه و راهی بس دراز

همه استاد موحد را استاد حقوق بین‌الملل و به ویژه متخصص در امور حقوقی نفت می‌دانستند. ترجمه رحله ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی و حواشی آن نشان داده بود که استاد موحد مورخی برجسته، لغوی مبرز و جغرافی‌دان کارآزموده هم هست. مقالات شمس هم برهانی قاطع بود بر این که تبخر ایشان در عرفان بی‌نظیر است.

من از سال‌ها پیش با جناب دکتر صمد موحد، برادر استاد موحد دوست بودم و به ایشان ارادت داشتم و دارم. همیشه به وسیله ایشان به استاد موحد که زیارت نکرده بودم، عرض سلام و ارادت می‌کردم.

نفس حق، همت مولانا و شمس تبریزی و علاقه روزافزونی که مردم جهان، من جمله مردم ایران، ترکیه و افغانستان به مولانا ابراز می‌کنند، سبب شده است جبران مافات شود و من به برکت عنایات مولانا بیشتر به دیدار استاد موحد نایل شوم.

در خانه کتاب در مجالس سخنرانی ایشان درباره مقالات حضور داشتم. در ۲۰۰۷ در هشتصدمین سال تولد مولانا هم در ایران و هم در ترکیه در خدمت استاد بودم. در بنیاد شمس و مولانا از محضر ایشان همیشه بهره‌مند می‌شوم.

در همایش ترکیه - در استانبول - روزی یکی از مقامات، مهمانان همایش را به ضیافت دعوت کرده بود. من علاقه‌ای به شرکت در آن مجلس نداشتم. قریب ساعت ۱۰/۳۰، ۱۰ صبح بود، مقابل در هتل، استاد را دیدم، گفتند: بیایید با هم برویم، گفتیم: من به این مهمانی نخواهم رفت. گفتند: هر جا می‌روید با هم برویم. از میدان تقسیم سوار اتوبوس شدیم و در نزدیکی مسجد والده‌خان در میدان آق‌سرای پیاده شدیم. از یکی از درهای مسجد

وارد محوطه مسجد شدیم. به داخل مسجد رفتیم. نزدیک ظهر بود. بیرون می‌آمدیم. از مناره بانگ اذان بلند شد. گفتند: من چند دقیقه بعد می‌آیم. دقایقی منتظر ماندم، بعد به درون مسجد بازگشتم، استاد موحد را در حال نماز یافتم، معلوم شد که ایشان از دو سه ساعت پیش وضو داشتند.

بعد از صرف ناهار با استاد به زیارت آرامگاه شیخ اسماعیل رسوخی معروف به انقروی، شارح مثنوی و شیخ غالب از شعرای نامدار مولویه رفتیم، من حالی وصف‌ناپذیر داشتم. در آن همایش از کشورهای مختلف جهان دانشمندانی شرکت داشتند، آقای دکتر رضا فیض هم از فرانسه در آن همایش شرکت کرده بودند. آقای دکتر فیض زمانی ریاست مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی را عهده‌دار بودند و در دوره ریاست ایشان بود که ترجمه کتاب مولانا جلال‌الدین، زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌بی از آنها به چاپ رسید. در روزهای همایش در نزدیکی میدان تقسیم، در Gezi Parki با استاد موحد و آقای دکتر فیض ساعاتی به صحبت می‌نشستیم.

استاد موحد در زمینه‌های علمی و فرهنگی فعالیت‌های وسیعی داشته‌اند، اما با تصحیح انتقادی مقالات شمس‌تبریزی بعد از هشتصد سال واقعاً تحولی در شناختن و شناساندن مولانا ایجاد کرده‌اند و از این جهت حق بزرگی بر گردن همه دوستان مولانا و شمس دارند.

استاد موحد در تبریز مدرسه‌ای بسیار عظیم و مجهز بنا کرده‌اند و در صدد ساختن کتابخانه‌ای هم هستند. پیگیری مقالات زنده‌یاد استاد دکتر محمدمین ریاحی که مقاله‌ای را تحت عنوان: تربت شمس تبریز کجاست؟ در سال‌های مختلف در مجلات و نشریات گوناگون نوشته بود، سرانجام سبب شد که محل دقیق و تاریخی مقبره شمس‌تبریزی در خوی مشخص شود و ان‌شاءالله با اقداماتی که صورت گرفته است، مزاری باشکوه برای شمس در خوی برپا خواهد شد.

در مورد استاد موحد، حرف تمامی ندارد و من این سطرها را فقط جهت عرض اخلاص و ارادت به این انسان دوست‌داشتنی می‌نویسم که بی‌مجامله ایشان را شمس حیّ و حاضر می‌دانم و هر وقت ایشان را می‌بینم یا یادی از ایشان می‌شود، بی‌اختیار شمس‌الحق تبریزی در نظرم مجسم می‌شود. استاد موحد مردی به صلابت کوهساران، به درخشندگی نور، به زلالی آب، به نرمی پر، با حافظه قدرتمند، ذهنی وقاد و حاضر جواب و بذله‌گو هستند.

از خدای بزرگ برای ایشان طول عمر باعزت و سلامت آرزو می‌کنم و می‌خواهم سایه گرامی ایشان را همیشه بر سر خانواده گرانقدرشان و همه فرهنگ‌دوستان این مرز و بوم مستدام دارد.

به دنبال این ارادت‌نامه، نقدی بر نقدهای نوشته شده از سوی سه صاحب‌نظر بر مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی را که مرکز نشر دانشگاهی

در سال ۱۳۷۱ به چاپ رسانده، عرضه می‌کنم و به اجمال تمام بئالشکوای خود از چاپ جدید همان کتاب به وسیله همان ناشر را جهت تسلی خاطر خود و استحضار خوانندگان این بزرگداشت‌نامه به عرض می‌رسانم. هر چند در این باب در روزنامه وزین اطلاعات هم درد دلی کرده‌ام...

با سپاس قلبی از سه منتقد دانشمند که کوشیده‌اند مکتوبات مولانا جلال‌الدین بلخی صحیح به علاقه‌مندان عرضه شود.

مکتوبات، اولین بار در سال ۱۹۳۷ م/ ۱۳۵۶ ق به کوشش فریدون نافذ اوزلوق در استانبول به چاپ رسید. در سال ۱۳۳۵ از روی همان چاپ به اهتمام آقایان یوسف جمشیدی‌پور و غلامحسین امین، چاپی دیگر در تهران فراهم شد، در ۱۳۶۳ انتشارات علمی چاپ ترکیه را عیناً افست کرد. در سال ۱۳۷۱ چاپ دیگری به کوشش راقم این سطور که از مقایسه ۷ نسخه فراهم آمده بود، به وسیله مرکز نشر دانشگاهی انتشار یافت.

اطلاع پیدا کردم نسخه ارزنده و نفیس دیگری در کتابخانه حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی موجود است که در سال ۱۳۸۴ خریداری شده است، به رغم خطاهای مطبعی راه یافته در چاپ ۱۳۷۱ که در نسخه اصلاحی خود تصحیح کرده بودم، قصد نداشتم عین کتاب را تجدید چاپ کنم. از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۹ تنها یک مقاله از استاد گرانقدر و دوست گرامی جناب احمد سمیعی گیلانی که ویراستار کتاب مکتوبات هم بودند در مجله نشر دانشگاهی (سال سیزدهم، شماره دوم، ۱۳۷۱، صفحات ۴۲ - ۳۹) چاپ شد و در کنار تمجیدهایی از نحوه تصحیح کتاب به نقص‌ها و اغلاط مطبعی کتاب هم اشاره کرده بودند که با سپاس فراوان از ایشان آن نقص‌ها را که فرموده بودند و من جمله نوشته بودند: «جای بعضی تعبیرات، مانند «کم زدن» («امروز که مَهره به دست توست کم مزن و غنیمت دار که هر دم تو گنجی است و کیمیایی.» نامه صد و بیست و سوم)، خالی است... جای داشت که واژه «تلمه» نیز در واژه‌نامه بیاید. «رخت از تخته برون آوردن» (در «واژه‌نامه»، «برون بردن» به جای «برون آوردن»، در متن، «برون آرند») که مصحح معنی آن را نیافته است... «دستبرد» نیز در شاهد مذکور در «واژه‌نامه» به همان معنای «چابکدستی» نزدیک است و با

«دزدی و غارت» مناسبتی ندارد...» به غلط‌های مطبعی اشاره کرده‌اند که چند نمونه به شرح زیر است:

صفحه	نادرست	درست
فهرست	۳۹	۳۵
۷	مأخذ	مأخذ
۸۷	موعظه	موعظه
۱۹۶	بنعة	بنعمة و...

با سپاس مجدد از جناب سمیعی، در نسخه اصلاحی همه آن اغلاط اصلاح شده است.

پس از دست یافتن به نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی به عنایت فرزند ایشان جناب دکتر سید محمود مرعشی نجفی در صدد برآمدم که نقدهای نوشته شده درباره کتاب را دوباره بینم. مقاله‌ای زنده‌یاد عبدالمحمد روح‌بخشان (در سال ۱۹ مجله آینده، ۱۳۷۲، صفحات ۱۰۴۶-۱۰۴۳) نوشته بود که خواندم، پاسخی به ایشان فراهم آوردم، آن پاسخ را چاپ نکردم. آن مرحوم هم از مزایای کتاب بحث کرده بود و ظاهراً عمده‌ترین اشکال به مکتوبات را خلأ معنی ترکیبات و عبارات عربی و ترجمه آنها دانسته بود. فی الواقع قصد ایشان نوعی واژه‌نما (یا فرهنگ بسامدی) بود. روان آن مرحوم شاد. به عمده‌ترین سفارش ایشان عمل کردم و در بازنگری اخیر - نه در چاپ پرغلط ۱۳۸۹ - ترکیبات و معانی بسیاری از لغات و ترکیبات را افزوده‌ام.

دو مقاله دیگر پس از ده سال از زمان اولین چاپ در دوره پنجم، شماره سوّم فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، اردیبهشت ۱۳۸۱ به نام‌های: ارزش ادبی مکتوبات مولانا، صفحات ۲۶ - ۵ و چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او، صفحات ۱۹۸ - ۱۸۷ و توضیحی تحت عنوان هم‌اندیشی مولانا جلال‌الدین رومی (مولوی)، استراسبورگ، صفحات ۲۳۰ - ۲۲۷ از استاد محترم دکتر غلامعلی حداد عادل ریاست محترم فرهنگستان زبان و ادب فارسی چاپ شده بود. آن مقاله‌ها را هم خواندم و مواردی را در نسخه اصلاحی وارد کردم.

پس از بررسی نسخه کتابخانه حضرت آقای مرعشی به دلیل قدمت نسخه - به رغم آن که تاریخ استنساخ ندارد، ولی کاغذ و خط حاکمی است که در اواخر قرن ۷ یا اوایل قرن ۸ هجری به خطی جلی استنساخ شده است، آن نسخه را

اساس قرار دادم. از محسّنات نسخه‌های مکتوبات مولانا یکی هم این است که ترتیب نامه‌ها در همه نسخ یکسان است، حداکثر یک نامه پس و پیش شده است. از این رو تطبیق چاپ ۱۳۷۱ با نسخه خطی که در تصحیح اخیر اساس اتخاذ شده چندان دشواری پیش نیاورد.

از مقاله‌های انتقادی، نقص «واژه‌نامه» و عدم تطبیق صفحه با فهرست، ایرادهایی بود که می‌بایست رفع شود. اما غلط مطبعی، گویی ویروسی است که حتی چشم مسلح هم قادر به رؤیت و امحای آن نیست. این ویروس در نوشته‌هایی که به الفبای عربی است بیشتر است، در سی و سه جلد Encyclopaedia of Britanica غلطی مطبعی نیست! روکش جلد یکی از کتاب‌های من که به صورت «جلال‌الدین رومی» چاپ شده بود چند بار به ناشر و صحاف نشان دادم، گفتند: صحیح است و اشکالی ندارد، گویی نقص «ل» را نمی‌دیدند، یا ویروس نامرئی بود!!

دو مقاله استاد دانشمند جناب دکتر حداد عادل را بار دیگر خواندم. مقاله اصلی ایشان، مقاله نخستین است: ارزش ادبی مکتوبات مولانا.

جناب دکتر حداد عادل انصافاً کتاب را به دقت خوانده‌اند هر چند در صفحه ۲۶ مقاله خود نوشته‌اند: «علاوه بر این بعضی اغلاط کم‌اهمیت‌تر دیگر که عموماً مطبعی است نیز در کتاب وجود دارد و گاه نیز همراه با آیات قرآن که همه جا با حروف سیاه و متمایز از متن نامه‌ها چاپ شده، کلمات عربی دیگری که جزو آیات نیست با همان حروف به چاپ رسیده که محتاج اصلاح است و...»، اما به هر حال در مقاله خود به اغلاط بی‌اهمیت‌تر هم اشاره کرده‌اند.

با تشکر قلبی از ایشان، اغلاط مطبعی (و غیرمطبعی) را که نشان داده‌اند، برای کسانی که نسخه ۱۳۷۱ را در اختیار دارند، مشخص می‌کنم که کتاب خود را اصلاح کنند:

صفحه ۷۸، سطر ۲۲: خیرالدّاب، ← خیرالدّاب (این کلمه در صفحه ۱۸۴ و ۳۸۰ صحیح است).

صفحه ۱۱۶، سطر ۵: بشنو سخن بنده سنائی و نگه دارد، (غلط) ← نگه‌دار (این کلمه در فهرست اشعار صفحه ۳۶۵ صحیح است).

صفحه ۱۲۴، سطر ۱۸: افتدا، (غلط) ← اقتدا.

- صفحه ۱۲۹، سطر ۶: از یار به هر جفا گران (غلط) نتوان کرد، ← ... به هر جفا گران نتوان کرد.
- صفحه ۱۲۹، سطر ۱۰: ارحم من هو دونک یرحمک من هو فوتک، (غلط) ← ... من هو فوقک (حدیث در فهرست احادیث، صفحه ۳۵۷ صحیح است).
- صفحه ۱۳۰، سطر ۲: آناء(غلط) اللیل و اطراف النهار، ← آناء اللیل... (آیه در صفحه ۳۴۹ صحیح است).
- صفحه ۱۳۲، سطر ۱۴: حقوق و احسان‌ها... بر گردن این داعی دامی (غلط) است... ← بر گردن این داعی وامی است...
- صفحه ۱۳۳، سطر ۶: «شما هیکل حقید. در عالم از آثار آن سلطان...»، ← «شما هیکل حقید در عالم از آثار آن سلطان...» «نقطه بعد از حقید زاید و مخلاً معنی است».
- صفحه ۱۳۵، سطر ۴: «... بعینه‌الّتی لا تنام و برکنه‌الذی لایرام...»، ← «بعینه‌الّتی لا تنام و برکنه‌الذی لایرام...» (در این باره بعداً توضیحکی داده خواهد شد).
- صفحه ۱۶۶، سطر ۱۴: «واعاده من شرّالانام» ← «اعاده من شرّالانام» «اعاد غلط و اعاذ صحیح است».
- صفحه ۱۹۱، سطر ۴: «الیه یصعد لکلم»، ← «الیه لیصعد الکلم».
- صفحه ۱۹۶، سطر ۱۰: «ولو کان لی فی کلّ منبتِ شعره...»، ← «ولو کان لی فی کلّ منبتِ شعره».
- از این قبیل غلط‌های مطبعی در مقاله ۲۲ صفحه‌ای آقای دکتر حداد هم وجود دارد. به چند نمونه (با ارجاع به صفحات نامه فرهنگستان) اشاره کنم: صفحه ۸، سطر ۳ از آخر: «سلام علی اهل نادیکم...» باید: «سلام علی اهل نادیکم» باشد.
- صفحه ۱۵، سطر ۶: «و خداترسی و بلندهمتی...»، ← «... و خداترسی و بلندهمتی...» کسره زیر یاء زاید است.
- صفحه ۱۵، سطر ۱۳: «... بر اسرار غیب و عاقبت کارها هر روز واقف‌تر مطلع‌تر باد...» ← «... واقف‌تر و مطلع‌تر باد». واو ربط ساقط شده است.
- صفحه ۱۶، سطر ۴ از آخر: «هر که شیرین فروشد مشتری بر وی بجوشد»، ← «هر که شیرینی فروشد مشتری بروی بجوشد...».

صفحه ۱۹، سطرهای ۲۱ - ۲۰: بی‌ماش خو، ← بی‌ماش خوشست؛ تنه‌اش خو، ← تنه‌اش خوشست؛ جفاه‌اش خو، ← جفاه‌اش خوشست. یعنی ردیف خوشست است، نه خو.

از آن ایرادهایی که بر مکتوبات گرفته‌اند، در مقاله ایشان هم راه یافته است: در صفحه ۱۲۹، سطر ۶: نوشته‌اند: «ضمناً مصراع پیش از آن (بهر کیکی گلیم نتوان سوخت) با این مصراع (یعنی سطر ۶) هم‌وزن نیست و مصراع مستقلاً است، بهتر است در متن مشخص گردد».

در مقاله ایشان در صفحه ۱۲، سطر ۱۶ با بیت سطر ۱۷ هم‌وزن نیست، باید در متن مقاله مشخص شود.

در مقاله ایشان در صفحه ۱۴، سطر ۱ با بیت سطر ۲ نیز هم‌وزن نیستند، باید جدا شوند.

گاهی مطالب نقیض هم‌اند: صفحه ۱۰، سطر ۱۶ و بعد: «نامه‌های مولانا، از آغاز تا پایان، آمیزه‌ای از فارسی و عربی است و مشحون است از آیات و احادیث و ادعیه و عبارات و اشعار و امثال عربی و این بدان حد است که...».

در صفحه ۱۲، سطر ۲۲ و بعد می‌خوانیم: «از آنچه گفتیم نباید تصور شود که همه نامه‌ها اثری مرکب از عبارات فارسی و عربی و سنگین و مصنوع دارد، بلکه در این نامه‌ها فقرات...».

بعضی از ترکیبات و تعبیرات را از «واژه‌نامه» کتاب نقل کرده‌اند، ترکیبات نقل نشده در واژه‌نامه را، معنایی کرده‌اند که دقیق نیست:

صفحه ۱۴: کهنرنوازی را (کوچک‌نوازی) معنی کرده‌اند.

کهنتر (صفت تفضیلی) به معنی کوچک‌تر باشد...، فرودست، خادم، چاکر، فرمانبردار، بنده و... (لغت‌نامه) بهتر آن بود که چاکرنوازی، بنده‌نوازی و نظیر آنها معنی می‌شد.

صفحه ۱۴: نیک آمد را (خوش آمد) معنی کرده‌اند.

مرحوم دهخدا «نیک آمد» را مصدر مرکب مرخم و اسم مصدر مرکب، اقبال، مساعدت‌بخت، مقابل ادبار معنی کرده‌اند. در فرهنگ سخن، مجازاً نیک و خوش واقع شدن امور و اصلاح معنی شده است.

«خوش آمد» به معانی تملق، تبصص و چاپلوسی (لغت‌نامه) و گفتاری مبنی

بر تعارف و تبریک به مهمان تازه رسیده، دل‌پسند و مطبوع قرار گرفتن امری یا چیزی پیش کسی، و چاپلوسی (فرهنگ سخن) آمده است. «نیک آمد» معادل کدام یک از معانی یاد شده است؟

صفحه ۱۵: «دوستکام»، (موفق و برمراد) معنی شده است.

دوستکام: آن که کارهایش به کام دوستان باشد. ضد دشمن‌کام. سلمان ساوجی گفته است:

دشمنان گفتند کام دوستان ناکامی است

عاقبت سلمان به کام دشمنان شد دوستکام

(لغت‌نامه)

حافظ گفته:

صف‌نشینان نیکخواه و پیشکاران باادب

دوستان اسرار و حریفان دوستکام

(خانلری، غزل ۳۰۳ ب ۵)

صفحه ۱۵، سطر ۱۱: دیده نادره‌بین: معنی نشده است که می‌توان: چشم

نکته‌بین، یا چشم باریک‌بین معنی کرد.

صفحه ۱۶، سطر ۲: گرم‌روی را اینجانب طبق روال به صورت مصدر: گرم

رفتن: تند رفتن، سریع رفتن به نقل از لغت‌نامه آورده‌ام. ایشان به صورتی که در مکتوبات به کار رفته نقل و معنی کرده‌اند.

صفحه ۱۶، سطر ۴: امیدخانه

که امروز در تداول به صورت مضاف و مضاف‌الیه به کار می‌رود: خانه شما

خانه امید ماست، از سادگی ضرورتی برای ضبط در واژه‌نامه احساس نشده است.

اما در مورد امثال و اصطلاحات عالمانه و عامیانه هم ایرادهایی آورده‌اند:

صفحه ۱۶، سطر ۱۹ و بعد:

آب را بر سر زنی سر نشکند

خاک را بر سر زنی سر نشکند

آب را و خاک را برهم زنی، بر سر زنی سر بشکند

ایشان مثل را با افزودن [وانگهی] اصلاح کرده‌اند:

آب را بر سر زنی سر نشکند

خاک را بر سر زنی سر نشکنند
آب را و خاک را برهم زنی [وانگهی] بر سر زنی سر بشکنند».
معلوم است که با افزودن [وانگهی] معنی تمام نمی‌شود، زیرا آب را و خاک
را بر هم زنی وانگهی بر سر زنی باز سر نشکنند، زیرا آب و خاک به هم زده گل
می‌شود و گل سر نمی‌شکنند.

این مثل عوامانه و پرداخته عوام است، تمثیلی است بر اثبات این حقیقت که
هر کاری را طریقی است و در هر امری تنها از راه درست آن باید رفت و
صورت کامل مثل چنین است:

خاک را بر سر زنی، سر نشکنند؛ آب را بر سر زنی، سر نشکنند، آب را با
خاک اگر قاطی کنی، مالش دهی تا گل شود، قالب زنی خستی شود، کوره نهی
آجر شود، بر سر زنی سر بشکنند.

(کتاب کوچک، حرف آ، صفحه ۲۳)

صفحه ۱۶، سطر پنجم از آخر:

ذیل: المشرب العذب کثیر الزحام، نوشته‌اند:

«که یاد آور این مثل فارسی است: هر که شیرین فروشد مشتری بر وی

بجوشد».

من هم به شیوه ایشان اشکالات را یادآوری می‌کنم:

«شیرین فروشد» غلط است، «شیرینی فروشد» صحیح است. شیرین
فروختنی نیست، شیرینی را می‌فروشند. این مثل مصراع اول مطلع غزلی است از
سعدی:

هر که شیرینی فروشد مشتری بر وی بجوشد

یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد

(کلیات سعدی، مرحوم فروغی، چاپ ۱۳۱۷، صفحه ۱۱۳)

صفحه ۱۶، سطر آخر: هر چه از چشم دور، از دل دور، نوشته‌اند:

«که یاد آور مثل موزون «از دل برود هر آنچه از دیده رود» است.

مرحوم دهخدا مثل را به صورت: «از دل برود هر آنچه از دیده برفت» نظیر:

هر که از دیده رود از دل رود، نقل کرده است (امثال و حکم، ج ۱، صفحه ۱۲۹).

صفحه ۱۷، سطر ۲: بر رسته، نه بر بسته را در توضیح آن در سطر ۷ مرقوم

فرموده‌اند: «در زبان فارسی گاهی همین مقصود با اصطلاح «چکیده، نه چسبیده»

نیز بیان می‌شود...» این اصطلاح در کتب لغت و امثال مراجعه شده، یافت نشد، مایه سپاس خواهد بود که مؤلف محترم مأخذ آن را معین کنند. صفحه ۱۷، سطر ۱۰: جهودانه گریستن را (به معنی امروزی و عامیانه «جهودبازی در آوردن») معنی کرده‌اند.

در «واژه‌نامه» این کلمه به صورت «جهودانه» نقل و «از روی گریزی و مکارانه» معنی شده است: مثال آن از متن مکتوبات این عبارت آمده: «و به خدمت شما می‌آیند و بازگونه جهودانه می‌گیرند و شکایت می‌کنند» (صفحه ۳۷۸). جهودبازی در آوردن در اصطلاح عامیانه امروزی، دقیقاً به معنی گداصفتی و خست بی‌اندازه در آوردن است. اصلاً «جَهُود» کنایه از شخص بسیار خسیس و گداصفت است (فرهنگ فارسی عامیانه، ابوالحسن نجفی، جلد ۱، صفحه ۳۹۹). مولانا در جمله‌ای که تقریر کرده، غیرمستقیم معنی آن را هم توضیح داده است: «جماعتی، از جهل و بی‌اعتقادی، درویشان را... می‌رنجانند، از رندی و بی‌باکی و به خدمت شما می‌آیند و بازگونه جهودانه می‌گیرند...» (صفحه ۱۲۷ مکتوبات).

یعنی جماعتی که درویشان را رنجانده‌اند، پیش شما می‌آیند و کار را وارونه جلوه می‌دهند که درویشان مایه آزار مایند. ظاهراً «جهودانه» را با هر مصدری ترکیب کنیم، معنی وارونه آن مصدر را اراده کرده‌ایم: جهودانه خندیدن، جهودانه فروختن و... معنی اصطلاحی جهودبازی در این مورد صادق نیست. در اینجا منظور وارونه‌نمایی و «بازگونه‌کاری» بوده است. از دو بیت حافظ و ترکیب «شُرْبُ الیهود» هم وارونه‌کاری و پنهان‌کاری یهودیان در نظر بوده است:

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان

کردم سؤال صبحدم از پیر می‌فروش

گفتا نه گفتنی است سخن گرچه محرمی

درکش زبان و پرده نگهدار و می‌بنوش

(غزل ۲۹۰، ابیات ۴-۳)

شرب الیهود: شراب خوردن یهود است، چون آن قوم بر سبیل اختفاء شراب خوردند، به معنی پنهان خوردن شراب (لغت‌نامه).
مولانا خود گفته است:

به ماه روزه جهودانه می مخور توبه شب بیا به بزم محمد، مدام نوش مدام
(دیوان کبیر، غزل ۱۷۳۲/ ب ۱۸۱۶۱)
جهودبازی، در مثلی که یاد می‌کنم به خوبی مجسم شده است: جهود هم
می‌زند، هم داد می‌زند (فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، دکتر حسن ذوالفقاری، جلد ۱،
صفحه ۷۶۱).

در بخشی از مقاله به شباهت‌هایی که اشعار مندرج در مکتوبات با دیوان
حافظ دارد، اشاره کرده‌اند و نوشته‌اند: «مقصود ما از بیان این شباهت آن نیست
که اثبات کنیم حافظ به مکتوبات دسترسی داشته و...» اما نمونه‌هایی که قید
کرده‌اند، یا چون: «گرمرو» و «شکرستان» کلمات مرکب و پسوندی است و یا
نظیر «خاطر عاطر» و «ضمیر منیر» ترکیباتی است که اکثر شاعران به کار برده‌اند.
در آخرین نمونه دو بیت عربی از آغاز نامه ۱۳۰ نقل کرده‌اند:

سَلامٌ لَاحِ كَالْبَدْرِ السَّنِيِّ سَلامٌ فَاحِ كَالْوَرْدِ الطَّرِيِّ
سَلامٌ رَقَّ نَشْراً كَالْخَرَامِيِّ سَلامٌ طَابَ كَالرَّطْبِ الْجَنِيِّ

و دو بیت زیر از حافظ را نظیر و شبیه آن دانسته‌اند:

سلامی چو بوی خوش آشنایی بر آن مردم دیده روشنایی
درودی چو نور دل پارسایان بدان شمع خلوت‌گه پارسایی

در دو نمونه تنها شباهت آن است که هر دو با «سلام» آغاز شده‌اند.

در صفحه ۱۴۳، سطر ۱۸: نوشته‌اند: «در عبارت «محبّت آن برادر چون ایام
بهار است، هر روز در تزاید و اشراق است، اما به واسطه اعدا، طبیعت
ضعیف‌عنصری محتاج به حوائج خسیسه...» اعدا، طبیعت معنی ندارد و اعدا، به
ظن قوی در اصل کلمه دیگری بوده و می‌توان حدس زد که صحیح آن اغواء یا
اغراء بوده باشد».

البته با اندکی تأمل می‌شد حدس زد که «اعدا، طبیعت» غلط است، قطعاً
حروف‌نگار همزه اعداء را اشتبهاً به صورت ویرگول تایپ کرده است. و «اعدا
طبیعت» به صورت بی‌معنی درآمده است. به ظن قوی کلمه در اصل هم «اعدا»
است و شبهه‌ی در آن نیست. «اغواء» یا «اغراء» را به هیچ نحو از انحاء نمی‌توان
به پیش و پس جمله بست.

صفحه ۸۲، سطر ۱۱: در عبارت «جاوید مستغاث ضعفا و قوای عالم باد»
نوشته‌اند: «کلمه «قوا» معنی ندارد و جمله را هم بی‌معنی کرده است. ظن قوی آن

است که کلمه در اصل «فقرا» بوده باشد». در هیچ نسخه‌ای جز «قوای» کلمه دیگری نیست. ظاهراً این کلمه چنان که مرحوم گولپینارلی هم حدس زده‌اند، باید «اقویا» بوده باشد. «ضعفا» و «اقویا» یعنی همه. البته حدس نویسنده محترم مقاله در پانوشت قید خواهد شد. صفحه ۸۵، سطر ۲۱: در عبارت «تخم خیر کارید زان پیش که بروید و انبار پر گندم، ناکاشته مرده ریگ بماند.» نوشته‌اند: «ویرگول را می‌توان به کلی حذف کرد و بدین صورت آورد: «و انبار پر گندم ناکاشته مرده ریگ بماند.» به نظر می‌رسد که ویرگول را نباید حذف کرد تا قید فعل «ناکاشته» باشد و جمله وقار پیدا کند.

صفحه ۱۱۴، سطر ۷: عبارت: «چون سیل درآید رزقشان و نیاید به سبب این خلق» مفهوم روشنی ندارد. مصحح نیز در زیرنویس نامه به بعضی از نسخه بدل‌ها اشاره کرده است اما گره از معنی فرو بسته عبارت گشوده نمی‌شود. شاید مراد از «گندم ناکاشته» آن باشد که صاحب گندم به دست خود ناکاشته و محصول دسترنج دیگران است».

توضیحی که داده‌اند: «شاید مراد از گندم...» ربطی به «معنی فرو بسته عبارت» ندارد و آن مقوله‌ای است که در صفحه ۸۵، سطر ۲۱ یعنی ۲۹ صفحه پیش از آن عبارت گذشته‌ایم.

عبارتی را که نوشته‌اند: «مفهوم روشنی ندارد»، چندان گنگ نیست. بیت زیر از مثنوی در توضیح معنای فرو بسته عبارت است:

زان گدارویان نادیده ز آز آن در رحمت بر ایشان شد فراز
ابر برناید پی منع زکات وز زنا افتد و با اندر جهات
(مثنوی، ابیات ۷۹ - ۷۸)

یعنی روزیشان که چون سیل جاری است، به سبب رفتار این خلق قطع می‌شود....

صفحه ۱۲۴، سطر ۱۱: نوشته‌اند: در عبارت «از آنجا که گرمروی و راست‌طلبی و عشق به کمال و توقان آن مخدوم است...»، با توجه به این که «توقان» را در واژه‌نامه کتاب به نقل از آندراج به معنی «آرزومندی و غلبه میل» دانسته‌اند، «واو» میان کمال و توقان زاید است و موجب اختلال در معنی

عبارت».

اگر «توقان» را که در لغت‌نامه هم آرزو خواستن، آرزومندی، غلبه شهوت و آهنگ چیزی کردن... معنی شده، و گرمروی را «تندروی و شتاب» که استاد محترم آقای دکتر حداد عادل هم تأیید کرده‌اند، در جمله جاگذاری کنیم، جمله زیر به دست خواهد آمد:

«به سبب آن که شما شتاب و راست‌جویی و عشق به کمال و آرزومندی دارید - که سوگند به اسبان دونده نفس‌نفس‌زن که توصیف اسبان نژاده طالبان است...» آیا در جمله اختلالی ملاحظه می‌شود؟

صفحه ۱۳۳، سطر ۶: «در عبارت شما هیکل امان حقیق. در عالم از آثار آن سلطان...» نقطه بعد «حقیق» زاید و مخل معنی است. حق به جانب ایشان است و «حقیق» هم با تشدید قاف می‌بایست باشد. متشکرم.

صفحه ۱۶۷، سطر ۱: مرقوم فرمودند: «در عبارت «سئل الشیخ من الصوفیة. قال: روح واحدة فی ابدان متفرقة» می‌توان حدس زد که من درست نیست [یعنی غلط است] و صحیح آن عن است که با قواعد عربی سازگارتر است». در این مورد یکی دو عرب و یکی دو عربی‌دان اظهار نظر کردند که: من غلط نیست، به کار می‌رود، ولی عن با قواعد عربی سازگارتر است. در هیچ یک از نسخه‌ها «عن» نیامده است. به سازگار بودن «عن» با قواعد عربی در پانوشت اشاره کرده‌ایم.

صفحه ۲۰۱، سطر ۱۸: در این مورد فقط باید رقم (۱) را بعد از نظام‌الدین حذف کرد. باز جست نمودن: در واژه‌نامه، صفحه ۳۷۵ آمده است.

صفحه ۲۱۱، سطر ۶: در شعر عربی:

ان کان لایرجوک الأمحسن فیمن یلوذ و یستجیر المجرم؟
نوشته‌اند: «فیمن» غلط است و «فیمن» صحیح است. از مفاتیح‌الجنان از مجموعه مناجات‌های پانزده‌گانه (خمس عشره) نمونه آورده‌اند.

چند سطر از روایتی را که احمد افلاکی عارفی در مناقب‌العارفین به تصحیح زنده‌یاد پروفیسور یازیجی آورده است، نقل می‌کنم که همین بیت با یک بیت فارسی در آن آمده است:

«همچنان ملک‌الادبا مولانا فخرالدین معلّم - رحمه‌الله - روایت کرد که روزی حضرت مولانا به زیارت تربت والدش مولانای بزرگ بهاء ولد آمده بود، بعد از آن که نماز گزارد و اوراد خواند و ساعتی نیک مراقبت نموده، از من دوات و قلم خواست، چون بیاوردم برخاست و بر سر گور فرزندش چلبی علاء‌الدین آمده بیتی بر آن تربت مجصّص کرده بنوشت و آن بیت این است:

ان کان لایرجوک الاّ محسنٌ فیمن یلوذ و یستجیرالمجرم
شعر (رمل)

پس کجا زارد، کجا نالد لثیم گر تو نپذیری بجز نیک ای کریم؟
فی‌الحال رحمت کرد و فرمود که در عالم غیب دیدیم که خداوند مولانا شمس‌الدین تبریزی با مذکور صلح کرد بر او بخشود و شفاعت فرمود تا از جمله مرحومان گشت.

شعر (رمل)

کاله‌یی که هیچ خلقش نگرید از خلاقیت، آن کریم آن را خرید
تا به مقبولان حضرت و مرحومان امت چه‌ها بخشد و چه‌ها کند؟
(مناقب‌العارفین، جلد ۱، صفحات ۵۲۴ - ۵۲۳)

در هیچ نسخه‌ای از مکتوبات «فیمن» نیامده است. تنها نسخه‌ی اساس (از کتابخانه حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی) «فمن» بدون نقطه است که هم «فیمن» و هم «فبمن» می‌توان خواند.

در مفاتیح‌الجنان، در مناجات منظومه حضرت امیر(ع) بیت زیر هم مفهوم با بیت نقل شده در مناقب‌العارفین و مکتوبات است:

الهی اذا لم تغف عن غیر محسنٍ فممن لم یسئِ بالهوی یتمتّع
(مفاتیح، صفحه ۲۳۱)

باز در مفاتیح در اعمال مشترک ماه رمضان آمده است: «فیا ذالمنّ ولا یمنّ علیک منّ علیک بفکاکِ رقتی من النار فیمن تمّنّ علیه وادخلنی الجنّة برحمتک یا ارحم الراحمین» (مفاتیح، صفحات ۳۱۷ - ۳۱۶).

نیز: «و تقبل صلوتی و دعائی بقبول حسن و طیب بقیة حیوتی و طیب وفاتی واخلقنی واحفظنی فیمن أخلف و أحفظهم فیمن أخلف...»
(دعای بعد از زیارت امام حسین(ع)، صفحات ۱۰۹۶ - ۱۰۹۵)

به هر صورت در پانویس به این مطلب اشاره شده است.

صفحه ۲۳۳، سطر ۲۴: «در شعر:

چه رنگ‌هاست که آن شوخ‌چشم نامیزد که تا مگر دلم از مهر تو پرهیزد
به عزّ خدا کز بلاش نگریزم که هیچ تشنه ز آب حیات نگریزد
نوشته‌اند: «قاعدتاً «مهر تو» غلط است و باید «مهر او» باشد. در پانوشت
صفحه بیتی از غزل فریدون مشیری نقل کرده‌اند:

چو از بنفشه شب بوی صبح برخیزد هزار وسوسه در جان من برانگیزد
که وزن و قافیه آن یادآور دو بیت نقل شده است.

دو بیت نقل شده از حکیم سنائی غزنوی است به مطلع:

چه رنگ‌هاست که آن شوخ‌چشم نامیزد که تا مگر دلم از صحبتش پرهیزد
و بیت دوم، بیت پنجم غزل است با این عبارات:
خبر ندارد از آن کز بلاش نگریزم که هیچ تشنه ز آب حیات نگریزد
من قبلاً می‌پنداشتم که این دو بیت از خود مولانا است. مولانا غزلی به مطلع
زیر دارد:

بگیر دامن لطفش که ناگهان بگریزد ولی مکش تو چو تیرش که از کمان بگریزد
(دیوان کبیر، غزل ۱۰۸/ کلیات شمس، غزل ۹۰۰)

در هیچ‌کدام از نسخه‌ها «مهر او» نیامده است. اگر شوخ‌چشم را «گستاخ و
بی‌شرم» تعبیر کنیم و به معنی «رقیب» بگیریم، تصرف مولانا در این بیت خطا
نخواهد بود. حتی «ش» در صحبتش هم مانع این تعبیر نمی‌تواند باشد. یعنی:
رقیب حیلہ‌یی نیست که به کار نبرد تا دلم از مصاحبت معشوق پرهیز کند.
مولانا خود هم گاهی رنگ برمی‌آورد:

چندان بنالم ناله‌ها، چندان برآرم رنگ‌ها تا برکنم از آینه هر منکری من زنگ‌ها
(دیوان کبیر، غزل ۲۷/ ب ۳۴۴)

مولانا در نقل اشعار گویندگان معمولاً در کلمات آن تصرف می‌کند:

آبریزی کشیده اندر پوست تو گهی جانش خوانی و گه دوست
(مکتوبات، صفحه ۹۳)

بیت در حدیقه چنین است:

گلخنی را کشیده اندر پوست تو گهش جان لقب کنی گه دوست
(حدیقه، صفحه ۳۵۵)

و نمونه‌های آن بسیار است.

مقاله دوم با عنوان «چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او» کوتاه‌تر از مقاله اول و تقریباً خلاصه آن است. مقاله در روز چهارشنبه ۸۰/۷/۱۸ استراسبورگ در «هم‌اندیشی مولانا جلال‌الدین رومی» خوانده شده است. گمان می‌رود که در معادل‌سازی عنوان هم‌اندیشی تسامحی رخ داده باشد. ترجمه فارسی چنان است که گویی مولانا خود هم در آن هم‌اندیشی شرکت داشته است، در حالی که مقصود هم‌اندیشی درباره مولانا جلال‌الدین برپا شده بوده است.

در صفحه ۱۸۸ سطر اول می‌خوانیم: «چنان که افلاکی در مناقب‌العارفین می‌نویسد، مولانا روزانه ده دوازده نامه می‌نوشته و، بنابراین بر جای ماندن این تعداد نامه، از میان نامه‌های بسیاری که وی می‌نوشته، تعجب‌آور نیست». از مولانا ۱۵۰ (فی‌الواقع ۱۴۶) نامه باقی است. از عبارت نقل شده نمی‌توان دریافت که بسیاری نامه‌های باقی‌مانده تعجب‌آور نیست یا کمی آنها؟ صفحه ۱۹۱، سطر ۱۹: نوشته‌اند: «مخاطب‌شماری از نامه‌های مولانا زنان هستند...» مولانا سه نامه ۴۶، ۱۲۸ و ۱۳۹ را به سه خاتون نوشته و نامه ۱۳۹ فقط پنج سطر است.

صفحه ۱۹۴، پانوشت صفحه، نوشته‌اند: «از حکایتی که افلاکی در مناقب‌العارفین (جلد ۲ ص ۳۷۵) آورده، می‌توان دانست که کاروانسرای ضیا، که مولانا در این نامه بدان اشاره کرده، محله بدنام قونیه بوده است». افلاکی در صفحه ۳۷۵ جلد اول به «خان ضیاءالدین وزیر» اشاره کرده است، خان، کاروانسراست. «کاروانسرا محوطه‌ای شامل حجرات متعدد که بازرگانان در آنها به تجارت پردازند و در انبارهای آن کالاهای خود را جا دهند». کاروانسرای - یا خان - ضیاءالدین وزیر، کاروانسرای بوده که زنی صاحب‌جمال به نام طاووس در آنجا می‌زیسته، چنگ می‌نواخته و آوازی خوش هم داشته است. عاشقان همه اسیر چنگ او شده بودند. روزی مولانا به آن خان رفت. خاتون چنگی شیفته خلق و خوی مولانا شد. همان روز شرف‌الدین خزان‌دارسلطان را گذر بر آن خان افتاد، عاشق و مفتون آن چنگی شد و او را در حباله نکاح خود درآورد. عاقبت کار طاووس چنگی به جایی رسید که حوریان قونیه و نوریان قدس مریده شدند. او از ضمیر کنیزکان و مردم خبر می‌داد و آخر الامر آن خان

مبارک حمام مسلمانان شد و این حمام در زمان احمد افلاکی به حمام نقشلو معروف بود. (مناقب‌العارفین، جلد ۱، صفحه ۳۷۵ و بعد)

بر سر راه مرام در غرب مسجد حاجی خاص بیگ مزاری است معروف به طاووس‌بابا. گویا شیخ طاووس محمدالهندی در اواخر سده ۱۲ م/۶ ق به قونیه آمده و در قونیه وفات یافته است. در آرامگاهی در طرف غرب مزار، مزاری دیگر قرار دارد که می‌گویند مزار طاووس چنگی مریده مولانا است (قونیه، شهر مولانا، محمد نوندر، صفحه ۱۹۳).

من دل به مولانا جلال‌الدین باختم، بر آنم که آثار او را به یاری خداوند به صورتی عرضه کنم که از بیان او تراویده است. اگر در عرضه آن آثار متوجه خطایی باشم که مرتکب شده‌ام، پیش از دیگران خود آن خطاها را مشخص کرده‌ام، چنان که همین کار را در مورد فیه‌ما فیه با نامی مستعار انجام داده‌ام. دلیل کاربرد نام مستعار آن بود که می‌گفتند: رسم نیست که فردی به اثر خود نقد بنویسد.

به هر حال از مطالعه‌کنندگان مکتوبات مولانا درخواست می‌کنم هر اشکالی که ملاحظه فرمودند به اینجانب ارسال کنند تا اگر کار به تجدید مجدد چاپ انجامید به نام گرامی آنان در کتاب نقل کنم.